دختر شهید فریدون احمدی در کنار مزار پدرش

دختر شهید سیدعلی عالمی

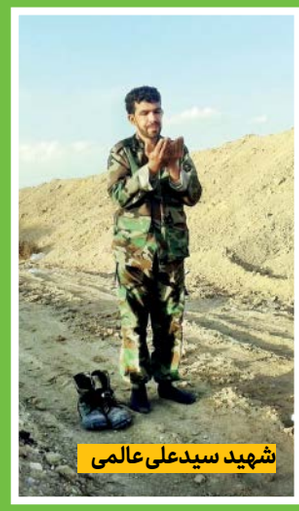
شهید سیدعلی عالمی

دختر شهید حسین دارابی

شهید حسین دارابی و دخترش

در روز ولادت حضرت معصومه(س) و روز دختر
با دختران نوجوان شهدای مدافع حرم همکلام شدیم

قصه دختران بابایی

نرگس خانعلی‌زاده
جامعه

صدایشان آرام است و دلنشین؛ در لحظات اول، نشانی از غم و دلتنگی در آن‌ها احساس نمی‌شود اما کافی است چند دقیقه از همکلامی‌مان با همدیگر بگذرد تا بدانیم که در تمام این سال‌هایی که پدرشان را ندیده‌اند، چندبار و چقدر و چطور دلتنگش شده‌اند. مطهره‌سادات، فاطمه‌ثناوزهرا، دختران شهدای مدافع حرمی هستند که زندگی‌شان با محبت به حضرت زینب(س) و دفاع از اهل‌بیت، عجین شده است؛ آنقدر عجین که به خاطر همین پیوند، مدت‌هاست روی پدرشان را جز در خواب و رویا ندیده‌اند. دلخوش بودن به دفاع از حرم حضرت زینب باعث می‌شود این دختران نوجوان، غم نبود پدر را در زندگی تحمل کنند؛ دلخوشی بزرگی که برای سن و سالشان سنگین است اما این دختران از پس آن برآمده‌اند. با این حال چند سال است که آنها تولد حضرت معصومه(س) و روز دختر را بدون خوشی‌های یک روز کاملا دخترانه با پدرشان می‌گذرانند؛ موضوعی که باعث شد در روز دختر با آن‌ها همکلام شویم و خاطرات خوش روزهای پدر و دختری‌شان را مرور کنیم.

رابطه پدر و دختری‌شان یک واقعیت شیرین بوده که حالا فقط در رویا شیرینی‌اش را حس می‌کنند. سال‌هاست این دختران بابایی از پدرشان یک دست لباس رزم و یک ته‌چهره خندان یادشان است که از دفاع و حرم و حضرت‌زینب می‌گفت. این را مطهره‌سادات می‌گوید؛ سومین فرزند شهید سیدعلی عالمی، فرمانده پشتیبانی تیپ ۲ لشکر فاطمیون مدافع حرم. دختر ۱۸ساله شهید عالمی که حالا شش سال است که شب‌ها با خیال دیدن خوابی از پدرش چشم بر هم می‌گذارد و گاهی با شیرینی خواب خوشی که دیده است از خواب بیدار می‌شود: «بابا بیشتر از اینکه بابام باشه، رفیقم بود. هرچی توی دلم بود بهش می‌گفتم و همیشه هم هوامو داشت و بهترین راه‌حل‌ها رو بهم می‌داد.» اصلا برای همین است که در همه این روزها، هروقت مشکلی پیش می‌آید و هر وقت دلش می‌گیرد، سراغ پدرش می‌رود؛ شاید در خواب و شاید هم در بیداری: «گاهی بر سر مزارش می‌روم و می‌گویم اگر بودی کمک می‌کردی، حالا هم کمکم کن. گاهی هم آنقدر با پدرم حرف می‌زنم که بالاخره خوابش را می‌بینم و دلم گرم می‌شود به اینکه واقعا مرا می‌بیند و حواسش به من هست.» مطهره وقتی از رابطه پدر و دختری‌شان می‌گوید ته دلش قنج می‌رود و صدایش از ذوق خاطرات پدرش، اوج می‌گیرد: «اصلا این‌طور نبود که هر وقت از ماموریت برمی‌گردد، خسته باشد و وقتش را به استراحت بگذراند. آن روزها همه وقتش را به ما اختصاص می‌داد؛ پارک و خرید می‌رفتیم و آنقدر خوش می‌گذشت که همه روزهای نبودنش را فراموش می‌کردیم.» هربار برگشتن از ماموریت، آنقدر خوشی سرشار از سلامت پدر و دست پر آمدنش را به همراه داشت که غم نبود روزهای گذشته را با خودش می‌شست و می‌برد: «هر بار که از سوریه برمی‌گشت، برایمان سوغاتی‌های زیادی می‌آورد؛ لباس، روسری، عروسک، لوازم‌تحریر و... و دلش می‌خواست وقتی هست برایمان سنگ‌تمام بگذارد که روزهای نبودنش از دستش دلگیر نشویم.»

مطهره یازده دوازده ساله بود که فهمید پدرش چه هدف بزرگی دارد: «به پدرم می‌گفتم بابا نرو! میشه نری؟ می‌گفت مطهره این حرف تو نیست؛ من می‌دونم که خودت هم دوست داری من برم و آدم شجاعی باشم.» راست می‌گفت؛ مطهره هنوز هم از پدرش ممنون است که این روحیه شجاعت و مقاومت را در خانواده و در او زنده کرده است؛ خوشحال است که رفتار پدرش باعث شده او هم با شناخت و علاقه به اهل‌بیت و حضرت‌زینب بزرگ شود. حالا مطهره‌سادات با تصمیم پدرش برای جنگ با تکفیری‌ها کنار آمده است اما دلتنگی که این چیزها سرش نمی‌شود: «موقع انتخاب رشته خیلی نبودش را درکنارم احساس می‌کردم؛ سر مزارش رفتم و گفتم اگه تو بودی، مطمئنم می‌کردی که همان رشته‌ای را که دوست دارم، بخوانم.» و حالا همین شده است و مطهره به آنچه که می‌خواست رسیده است اما معتقد است که هنوز راه دارد تا به آن چیزی که پدرش دوست داشت برسد: «گاهی وقت‌ها احساس می‌کنم ممکن است پدرم برای انجام رفتاری از دستم ناراحت شود. برای همین همیشه از او می‌خواهم که کمکم کند که برایش همان دختری باشم که همیشه دلش می‌خواست.»

روایتگر پدر

مهر ماه پیش‌رو، فاطمه‌ثنا به کلاس پنجم می‌رود و همه دوستان و همکلاسی‌هایش می‌دانند که او دختر یک شهید مدافع‌حرم است. دختر شهید حسین دارابی که برخلاف سن و سال کمش می‌داند که پدرش چه کار بزرگی کرده است: «بابام از جونش گذشته تا اجازه نده آدم‌های بدی مثل داعش، دستشان به حرم حضرت‌زینب(س) که برای ما خیلی ارزشمند است، برسد.» انگار در تمام روزهای این پنج سالی که پدرش را ندیده با خودش و با تصمیم پدرش کنار آمده است. حالا فاطمه‌ثنا هرچه از پدرش به یاد دارد از روزهای شیرین چهار و پنج سالگی‌اش است اما همین هم برای اینکه راوی خاطرات خوشی از پدر برای برادر کوچکترش باشد، کافی است؛ برادری که در بحبوحه روزهای شهادت پدر خانواده به دنیا آمد و امروز یک حسین دارابی کوچک در خانه آنها هست که مرهم دلتنگی‌های فاطمه‌ثنا و مادرش باشد: «برادرم خیلی شبیه بابامه؛ حتی شبیه بابام حرف می‌زنه و رفتار می‌کنه؛ آنقدر که من هر وقت دلم برای بابا تنگ می‌شه، می‌رم و یک دل سیر داداشم رو بغل می‌کنم و حالم خوب می‌شه. من هم آنقدر از پدرم براش گفتم که دیگه برادرم هم عاشق لباس پلنگی شده.» لباس پلنگی رزم به برادر فاطمه‌ثنا رسیده است؛ برادری که به دنیا آمدنش کمی از غم و نبود پدر را کم کرد. اما فاطمه‌ثنا با همه کودکی‌اش قلب بزرگی دارد؛ آنقدر که در لابه‌لای حرف‌هایش، بی‌محابا می‌گوید که دلم نمی‌خواست پدرم اینجا بود اما حرم حضرت‌زینب را گرفته بودند: «آن‌وقت پدرم خیلی غصه می‌خورد.» اما به همین اندازه هم دلش نمی‌خواهد به این فکر کند که برادرش با همین لباس پلنگی که این‌قدر دوستش دارد، راه پدرش را ادامه بدهد و فاطمه‌ثنا را تنها بگذارد: «اصلا کاش جنگ در همه جای دنیا تموم بشه تا هیچ پدری مجبور نشه دخترش رو تنها بذاره.» دختری که کش موهایش هم او را یاد پدرش می‌اندازد: «بابا هر وقت به خانه می‌اومد، چیزی برایم می‌خرید؛ گاهی حتی فقط یک کش مو. برای همین من یک عالمه کش موهای رنگی دارم که پدرم اون‌ها رو برام گرفته و دلم نمیاد کش موهای جدیدی بخرم.»

ایستاده مثل پدر

آخرین دیدار فاطمه‌ثنا با پدرش در بیمارستان بوده است؛ پدری که شنیده بود تیر خورده، سرم به دست دارد و روی ویلچر نشسته است: «اما اینطور نبود؛ پدری که من دیدم، بدون سرم، بدون زخم، سرپا و ایستاده بود. سرحال بود و با من حرف می‌زد و با هم می‌خندیدیم.» تصویری که پدرش به سختی آن را برای فاطمه‌ثنا می‌سازد تا شاید آخرین چیزی که از او در ذهن دخترش هست، شبیه شنیده‌هایش نباشد؛ اینها را مادر فاطمه‌ثنا تعریف می‌کند که شهید دارابی چطور زخم‌هایش را می‌پوشاند، چطور چند دقیقه‌ای ویلچر را کنار می‌گذارد و سرم را از خودش جدا می‌کند تا تصویر مانده در خاطرات فاطمه‌ثنا همانی باشد که دلش می‌خواهد و همین هم شده و هیچ چیز نتوانسته است، شادابی پدر فاطمه‌ثنا را در ذهنش خدشه‌دار کند؛ تصویری آنقدر واضح و روشن که دیگر همه دوستان فاطمه‌ثنا می‌دانند که هروقت درس‌شان به موضوعی مرتبط با شهدا برسد، فاطمه‌ثنا حرف‌های زیادی برای گفتن دارد: «یکی از درس‌های کتاب هدیه‌های آسمانی‌مان درباره شهید بابایی بود که قرار بود من کنفرانسش را بدهم؛ برای همین من از همه شهدا، از دفاع‌کردن و از پدرم گفتم؛ حالا همه بچه‌های کلاس به من، به پدرم و همه شهدا افتخار می‌کنند.» آخر حرف‌هایمان از کادوی روز دختر می‌پرسیم که او بدون مکث و بدون فکر جواب می‌دهد: «کاش اون روز بابام بیاد به خوابم؛ دلم خیلی برای دیدن دوباره اش تنگ شده.»

قاب عکس پدر، آخرین سنگر

زندگی+

زهرا هم یکی دیگر از فرزندان شهدای مدافع‌حرم است؛ فرزند سوم شهید فریدون احمدی. دختر ۱۳ساله شهید احمدی که فقط به اندازه ۹ سال، خاطره برای تعریف‌کردن از پدرش دارد؛ خاطراتی محو که تازه در حال پررنگ شدن بود که پدرش به شهادت رسید: «رابطه‌ام با پدرم خیلی دلچسب بود؛ چون او همیشه با حوصله و صبر به حرف‌هایم گوش می‌کرد. از مدرسه برایش تعریف می‌کردم، از دوستانم، از بازی‌هایم؛ هرچه می‌خواستم از پدرم قول می‌گرفتم و او هم آدمی نبود که زیر قولش بزند.» زهرا هم مثل خیلی از دخترهای دیگر، بابایی بود: «یک روز که از صبح تا شب خانه نبود، دلم برایش تنگ می‌شد؛ حالا چند سال است که دلم برای دیدنش لک زده است.» زهرا هنوز هم بابایی است؛ چون تنها جایی که وقت دلتنگی و بی‌حوصلگی سراغش می‌رود قاب عکس پدرش در گوشه اتاقش است.

اما با این حال زهرا هیچ‌وقت یادش نمی‌رود که یک روز صبح چطور از خواب بیدار شد و فهمید که دیگر نمی‌تواند به آغوش پدرش برود و از او قول چیزهایی را که می‌خواهد، بگیرد: «اول صدای گریه مادرم را شنیدم؛ ترسیدم! او با گریه تکرار می‌کرد که حاجی شهادتت مبارک.» از آن روز به بعد، تنها دلخوشی زهرا، با همان سن‌وسال کمش، جمله‌هایی بود که در لابه‌لای صحبت‌های پدر و دختری‌شان از پدرش شنیده بود؛ جمله‌هایی که همه‌شان روی کلمات دفاع و شهادت و حرم می‌چرخید: «گاهی وقت‌ها که با هم حرف می‌زدیم از من درباره آرزوهایم می‌پرسید؛ من هم همه آنها را دانه به دانه برایش می‌گفتم. بعضی از آن‌ها را که می‌توانست، برایم شدنی می‌کرد اما گاهی که من می‌پرسیدم آرزوی خودت چیه بابا، می‌گفت شهادت.» حالا زهرا به خاطر همه آن آرزوهایی که به آنها رسیده و آرزوهایی که دوست دارد به آن برسد، برای پدرش خوشحال است که او هم به تنها آرزویش رسیده است: «پدرم می‌گفت این لباس سبزی که تن من است حکم می‌کند که من سرباز باشم و از حرم دفاع کنم؛ دلم می‌خواهد در راه این دفاع شهید شوم. انگار در قلب و ذهنش چیزی جز حضرت‌زینب(س) نبود.» و امروز پدر زهرا هم به بزرگترین آرزویش رسیده است.

به خاطر دخترم

عطیه غلامپور، همسر شهید مدافع‌حرم حسین دارابی، رابطه پدر و دختری همسرش و فاطمه‌ثنا را عجیب و رشک‌برانگیز توصیف می‌کند؛ رابطه‌ای که مشغله زیاد پدر باعث نشده بود کوچکترین خدشه‌ای به آن وارد شود: «حسین‌آقا همیشه احساس مسوولیتی بیشتر از وظیفه شغلی نسبت به کارش داشت؛ آنطور که من او را شناختم، واقعا برای رضا خدا کار می‌کرد و حد و مرزی برای انجام کارش مشخص نمی‌کرد. آنقدر که گاهی هم به همین دلیل روش کاری‌اش، مورد انتقاد برخی از همکارانش قرار می‌گرفت که با این شیوه کاری شما، انتظار از ما بالا می‌رود اما او همچنان مصر به انجام روشی بود که خودش با آن آرامش خیال پیدا می‌کرد. با این وجود من اصلا به خاطر ندارم که حتی یک‌بار هم پیش آمده باشد که وقتی در خانه بود، با وجود خستگی زیادش، به درخواست بازی دخترمان جواب رد داده باشد.» او می‌گوید یاد ندارد که فشار کاری زیاد و خستگی مفرط، باعث شده باشد که همسرش در برابر بازیگوشی‌های دخترشان، حرفی بزند و رفتاری بکند که فاطمه‌ثنا ناراحت و از کاری که کرده پشیمان شود: «خوب به خاطر دارم که در روزهای آخر زندگی مشترک‌مان از نظر زمانی، مدت‌طولانی و زیادی در کنارمان نبود اما همان لحظه‌های بودنش، حضور با کیفیت و پررنگی داشت. او به بهترین شکل برای فاطمه‌ثنا پدری می‌کرد؛ آنقدر که هنوز و با گذشت پنج سال بعد از شهادتش، روزی نیست که دخترم خاطرات خوش با پدرش را برای کسی تعریف یا حتی با خودش مرور نکند.» خاطره‌هایی که امروز فاطمه‌ثنا برای ما تعریف می‌کند هم نشانه‌ای برای اثبات همین رابطه باکیفیت پدر و دختری است. دراین‌باره خانم غلامپور از خاطره یکی از نیمه‌شب‌هایی که همسرش وسط ماموریت بوده، تعریف می‌کند: «به خاطر دارم که یک شب همسرم برای انجام ماموریتی به فرودگاه امام‌خمینی(ره) رفته بود؛ اتفاقا آن شب، فاطمه‌ثنا به طرز عجیبی بی‌قراری می‌کرد، بهانه می‌گرفت و آرام نمی‌شد. او مدام سراغ پدرش را می‌گرفت و من هم می‌دانستم که پدرش چقدر گرفتار است. با اینکه همیشه سعی کرده بودم درگیری ذهنی برایش درست نکنم اما آن شب مجبور شدم با همسرم تماس بگیرم تا شاید با صحبت‌کردن با فاطمه‌ثنا، بتواند کمی او را آرام و حالش را بهتر کند. همان‌طور که انتظار داشتم، دخترم بعد از صحبت چند دقیقه‌ای با پدرش کمی آرام شد و بعد با خوشحالی گفت که بابایی داره میاد پیشم. تعجب کردم؛ حسین‌آقا هیچ‌وقت قول کاری را که نمی‌توانست انجام بدهد به کسی آن هم به فاطمه‌ثنا نمی‌داد.» او ادامه می‌دهد با اینکه اصلا فکرش را نمی‌کرده است که همسرش بتواند آن ساعت از شب و با این مسیر طولانی برگردد و خودش را به خانه برساند اما در کمال تعجب بعد از گذشت یکی دو ساعت، شهید دارابی به خانه می‌آید: «در آن مدت مشغول حرف‌زدن و قصه‌گفتن برای فاطمه‌ثنا شد. بعد هم او را با آرامش در بغلش خواباند و وقتی خیالش راحت شد، دوباره نیمه‌های شب، آن مسافت طولانی را به فرودگاه برگشت.» اتفاقی که فاطمه‌ثنا هیچ‌وقت آن را فراموش نمی‌کند.

حق با شماست

info@jamejamdaily.ir

روابط عمومی: ۲۳۰۰۴۴۴۴

#بوستان- ولایت
دوامی از تهران:
بوستان ولایت امکانات خوب تفریحی و ورزشی دارد اما چمن و فضای سبز آن بسیار کم است.

#پارک- میدان-بهمن
آزاد از تهران:
پارک دوبله خودروها جلوی مغازه‌های کبابی و جگرفروشی در خیابان دشت آزادگان به سمت میدان بهمن باعث ترافیک در این خیابان شده است.

#اراذل- مزاحمت
کدخدایی از تهران:
حضور اراذل و اوباش در شمال شهرک فرهنگیان و آزادی تردد را برای عابران در هر ساعت از شبانه‌روز با مشکل مواجه کرده است.

#سرقت- دریچه
عزیزی از تهران:
سرقت دریچه‌های فلزی فاضلاب در منطقه میرداماد بعضا باعث ایجاد حوادث ناگواری خصوصا برای موتورسواران می‌شود.

#تیر-برق- مزاحم
کوچکی از تهران:
تیرهای چراغ‌برق مزاحم در محله شمشیری و دستغیب بلاتکلیف رها شده و هیچ فکری برای این معضل نمی‌شود. این موضوع باعث آزار ساکنان محل شده است.

جوابیه

در پی درج پیامی یکشنبه ۱۴۰۰/۰۳/۹ با عنوان «تاخیر قطار در خط ۳ مترو» مشاور مدیرعامل و مدیر ارتباطات و امور بین‌الملل شرکت بهره‌برداری متروی تهران و حومه با ارسال نمابری اعلام کرد: به اطلاع می‌رساند سه‌شنبه ۴ خرداد امسال ساعت ۷ و ۳۷ دقیقه یکی از قطارهای خط ۳ سمت ایستگاه متروی آزادگان دچار نقص فنی شد و به علت خارج‌کردن این قطار از ایستگاه حدود ۱۵ دقیقه سرویس‌دهی در این خط با تاخیر انجام گرفت. دلیل طولانی‌شدن زمان خارج‌کردن قطار از مسیر به دلیل نبود پایانه بود اما با تلاش پرسنل فنی در اولین فرصت این مشکل رفع و حرکت قطارها به حالت عادی بازگشت. لازم به توضیح است ازدحام و شلوغی ایستگاه‌های خط ۳ به‌دلیل تقاطعی‌بودن برخی ایستگاه‌های این خط با خط ۴ است. ضمن اینکه بروز این اتفاق در ساعت پیک مسافربری به افزایش حجم مسافران و گسترش دامنه اختلال منجرشده بود.